

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه نودویکم؛ ۱۴۰۲/۱۲/۱۶ فقه العروة الوثقی (اجتهاد و تقلید) استاد علی دوست

مستحضر باشید بحث ما درباره این بود که دو مجتهد در فضیلت و علم مساوی باشند اما در جهات دیگر نامتساوی باشند. یک جهت، اورعیت بود که گذشت. جهت دیگر عدلیت بود که بیان شد. اما صاحب عروه عبارتی را بیان کرد که من و شما را متوقف کرد و آن عبارت «أو نحو ذلك» در مسئله ۳۳ بود. البته ما گلایه کردیم که در کتاب فتوا باید روشن تر صحبت شود و عروه هم کتاب فتوا است. اما بحث می توان کرد. ضمناً گفته می شود برای ما مهم نیست که نحو ذلك عروه، چون در کتاب شریف عروه است روشن کنیم که مبادا کسی فکر کند ما می خواهیم روی این کلمه معطل شویم تا عروه را روشن کنیم. ما در واقع می خواهیم به واقعیت هایی بپردازیم که شنیدنی است و برخی از آنها اصلاً مورد اشاره قرار نگرفته اما در صحن بیرون وجود دارد و ما می خواهیم اینها را روشن کنیم، زیرا بالاخره ما باید بدانیم ملاکات ترجیح اگرچه به نحو احوط و اولویت یا حتی اگر در باب لزوم برده و تعیین برده شد چیست؟ توجه داشته باشید که درس دیروز ما و درس امروز ما شرح عبارت «نحو ذلك» در مسئله ۳۳ در عروه نیست، اما بیان یک واقعیت هایی است که باید به آن بپردازیم و جالب است که بزرگان هم از این عبارت رد شده اند.

یک مورد دیروز گفته شد که اشجعیت بود که البته معنای خوب آن مدنظر است که فقیه در استنباط شجاعت داشته باشد. دوم بیان مُسْتَنْبَط است؛ زیرا برخی شجاعت استنباط دارند اما بعد مصلحت اندیشی هایی می کنند و بیان نمی دارند. حالا اگر دو تا مجتهد داریم که می دانیم یک نفر تعبد زیادی به گذشتگان دارد و دیگری اینگونه نیست اشجع است و در واقع تعبدش به ضوابط بیشتر است؛ یعنی در استنباط، به ضوابط تعبد بیشتری نسبت به کلمات و عبارات دارد. خلاصه نه ترس بیرونی دارد که پست سر او چه می گویند و نه ترس دیگر که می گوید من بر اساس ضوابط استنباط می کنم و آن را نیز بیان می کند. آیا اکنون می توان این شجاعت را از جمله ملاکات قرار داد؟ این را آقایان نمی گویند ولی از ملاکات خوب است به خصوص اگر مسئله جنبه اجتماعی و سیاسی هم داشته باشد.

خیلی روشن که ما اگر از شجاعت می گوئیم با حفظ انضباط فقهی می گوئیم. پس نمی خواهیم بگوئیم بدون انضباط فقهی و اگر اینگونه باشد باید به جای شجاع از تعبیر دیگری استفاده کرد.

مورد دیگری که ممکن است ملاک اولویت یا تعیین باشد اینکه مثلاً فقیهی نسبت به فقیه دیگر بیشتر به مصالح فکر می کند. آقایان آیا می توانید انکار کنید که فقهای ما با وجود فضل علمی اما اهتمام ایشان به مصالح متفاوت است؟ ممکن است یک نفر مصالح را بیشتر در نظر بگیرد و حتی آنها را در استنباط خود بیاورد یعنی مصالح را در نظر بگیرد و در فرایند استنباط بیاورد. در این کتاب روش شناسی گفته ام گاهی فقیه نتیجه فتوایش را در خود استنباط می آورد. ممکن است برخی بگویند فقیه به فرایند فتوا چه کار دارد؟! مرحوم صاحب جواهر می فرماید: اگر ما در شبهات موضوعیه قائل به

برائت شویم در مسائل مالی مردم خیلی از خمس‌ها و زکات‌ها را نمی‌دهند. یعنی ادله اقتضای برائت می‌کند اما چون نتیجه فتوا یک نتیجه بدی است آن را نباید نادیده گرفت و بدون آن نتیجه فتوا ندهیم. صبر کنید که ببینیم آیا رعایت مصالح از سنجه‌های تقدیم حتمی است یا از ترجیح است؟

به نظر شما آیا نوع نگاه فقیه به انسان، به دنیا، به جهان، به شریعت (نه شریعت بالمعنی الاخص که احکام باشد، بلکه شریعت بالمعنی الاعم) نمی‌تواند در ملاک ترجیح مؤثر باشد؟ من نمی‌خواهم حرف برخی از افراد را بزنم، ولی فضلاً به شما بگویم و از من بپذیرید که هم در بین سنتی‌ترین حوزویان هستم و هم در دانشگاه رفت‌وآمد دارم، حرفی که من می‌زنم از روی حس است نه حدس؛ برخی از حرف‌ها را نباید مسخره کرد و چرا برخی از آقایان اینطوری هستند؟! اگر کسی بگوید نوع نگاه فقیه به انسان، به جهان (جهان‌بینی) تأثیر دارد، چرا مسخره شود؟ بله یک دفعه چیزهایی گفته می‌شود که نباید گفته شود و گزک دست برخی داده‌اند، اما فی الجمله آیا می‌توان انکار کرد؟! عجیب است که یک کسی می‌گوید انسان کرامت و احترامی ندارد، بلکه انسان شیعه امامی او کرامت دارد ولی غیر از آن خیر!! برخی بر خلاف نگاه قبل این نگاه را دارند که خود خدای متعال برای انسان احترام قائل است دنیا را نشانه خدا و دارای احترام می‌داند منتها نه به قاعده بلکه عنوان پارادایم. اگر اینطور باشد نگاه‌ها فرق می‌کند. به نظر شما آیا این می‌تواند از ملاکات باشد؟ حالا یک مسئله‌ای است که این امور در آن تأثیری ندارد مانند سجده سهو، ذکر سجده و چندتا سجده و... آیا نحو ذلک می‌تواند اینها باشد؟

اگر مجتهدی باشد که مثلاً اطلاعات تاریخی، ادبیات^۱ و... زیادی دارد به نسبت کسی که اطلاعاتش محدود است، آیا این را می‌توان از ملاکات ترجیح قرار داد؟ حتماً منظورم باید چیزی باشد که نگاه ادبی، نگاه تاریخی در آن اثر دارد و اصلاً این را سنجه تقدیم قرار دهیم. حالا دائم بگویم عدالتش بیشتر باشد، ورعش بیشتر باشد، بعد آن آقا بگوید عدالت و ورع چه دخالتی دارد، اینها را هم باید بررسی کرد. در خارج ما مواجه هستیم. یک بار بحث‌های ما فرضیات کلی بود اما یک بار در خارج می‌بینیم. مثلاً محیط زندگی، دوتا فقیه هستند هر دو ورع، هر دو عادل، هر دو برابر، هر دو درس خارج دارند و درس‌های آنها هم خوب است، اما محیط زندگی و تعایش اینها فرق می‌کند.

ممکن است یک چیز نزد بسیاری نقص باشد و نزد برخی دیگر ملاک باشد سابقه اجرایی داشتن است. مثلاً فرض کنید یک کسی در سیستم قانون‌گذاری سابقه اجرایی دارد و یک نفر ندارد. البته یک بار سابقه دارد که این سابقه به ترکیب او در دانش لطمه زده است مثلاً ۱۵ سال رفته بعد از سال می‌خواهد شروع کند چنین شخصی مد نظر نیست. آن کسی سابقه وی با ترکیب و تمرکزش در مسائل علمی منافات نداشته باشد مدنظر است. البته من خودم از نزدیک دیده‌ام برخی که وارد کار اجرایی می‌شوند مانند کسی هستند که نرفته‌اند و نگاه عوض نمی‌شود و نگاه اجرایی دخالت پیدا نمی‌کند. به نظر شما این می‌تواند یکی از سنجه‌های ترجیح باشد؟ البته اگر مربوط به آن جهتی که وی در آن سابقه داشته است. مثلاً کسی در قوه قضائیه بوده و کار علمی را هم ترک نکرده و یک نظری دارد و یک رفیقی دارد که در فضل و علم با او برابر است نظر دیگری دارد. او یک چیزهایی می‌بیند و رفیق او نمی‌بیند. مثلاً بحث قسامه ممکن است کسی که در کار اجرایی رود آن را عصری کنند و فتوا ندهند. اما ان

۱. معمولاً این را دخالت نمی‌دهند.

کسی که مجرد فکر می‌کند فتوا دهد. چرا علما اینها را بحث نکرده‌اند و برخی از این امور برای امروز نیست مثل اینکه فقیهی اشجع باشد و یک فقیه اهل احتیاط بیشتر باشد. صاحب جواهر می‌گوید محقق میرزای قمی خیلی اهل دقت است و از آن تعریف می‌کند ولی می‌گوید فقه او فقه عجم است و از اینجا اصطلاحی درست می‌شود به نام فقه الاعاجم. البته ما خدمت صاحب جواهر در کتاب روش-شناسی اجتهاد رسیده‌ایم که آیا فقه الاعاجم درست یا خیر؟

ادامه بحث این سنجه‌ها با خودتان و جالب است که اینها واقعیت دارد. اذا اختلف المجتهدان و این دو در فضیلت و علم مساوی بودند اما یکی به سبب عدالت یا ورع، او نحو ذلک بر دیگری ارجح بود. گفتیم این او نحو ذلک چه چیزهایی می‌تواند که بخشی از آن را بیان کردیم. اینها واقعیت‌هایی است که باید در نظر گرفته شود. اصلاً می‌داند نوع نگاه به تقلید تا چه حد اثر دارد؟ بنا شد نگاه به تقلید یک نگاه ساده باشد یعنی همان رجوع جاهل به عالم. بارها تا به حال گفته‌ایم رجوع جاهل به عالم و لزوم متابعت از عالم. اما بنا شد تقلید یک نوع زعامت‌پذیری، ریاست. این را ما که نمی‌گوییم که گفته شود در جمهوری اسلامی در حوزه می‌گوید، بلکه این را آقای خوئی فرموده است. کسانی که می‌گویند زن نمی‌تواند مرجع باشد چون زعامت کبری و ریاست کبری است و این حرف برای نجف و برای سترگی برای آقای خوئی است. اگر ما این مبنا را گرفتیم نباید یک سنجه‌های دیگری بیاوریم؟ مثلاً فهم سیاسی و... بله در سجده و دمای ثلاثه و... لازم نیست اما همه مسائل دین که اینگونه نیست. مثلاً نگاه فقیه به خانواده و نظام خانواده. نگاه فقیه به رابطه زن و مرد و... این خیلی مهم است. ما اگر به قول حقوقدانان در فلسفه حقوق، حقوق طبیعی را قبول داشته باشیم یا نداشته باشیم، اصلاً حق را آیا باید شارع جعل کند یا آنکه لازم نیست شارع حق را جعل کند؟ اگر قائل به حقوق طبیعی شویم، لازم نیست همه حقوق را شارع جعل کند. یعنی اگر شرعی هم نباشد، خدایی هم نباشد یک حقوقی هم است. اما یک نگاه‌هایی مانند پراگماتیسم که حق را باید قانون‌گذار جعل کند وجود دارد. نگویند اینها الحمد لله اینها در قم حل شده، من می‌دانم خیلی‌ها می‌گویند که حق را باید شارع جعل کند یعنی یک اشعری‌گری غلیظ. این حرف با حرف اشاعره که می‌گویند ما هیچ حسن و قبحی نداریم و اصلاً عدل نداریم و عدل باید شارع تعریف کند هیچ فرقی ندارد. ببینید اینها نگاه‌هایی است که تأثیر می‌گذارد. اگر گفته شد مرجعیت زعامت است، یکی از ملاکات ترجیح، فهم و بینش سیاسی است و چقدر علمای ما از این جهت به دو دسته تقسیم می‌شوند.

به نظر شما این سنجه‌هایی که بیان شد و فرضاً درست باشد، در چند گروه باید آنها را تقسیم کنیم؟ این سنجه ممکن است افزایش یابد و تازه چند مورد را گفتم. این سنجه‌ها در سه گروه دسته‌بندی می‌شوند:

۱- سنجه‌های که به خود فضل و علم بازگشت می‌کند که اگر یکی بلد باشد و یکی بلد نباشد نمی‌توانی بگوییم اینها با هم برابرند. مثلاً یک مسئله‌ای فقهی اطلاعات ادبی می‌خواهد مثلاً این کلمه انما در نصوص زیاد آمده است؛ آیا انما دال بر حصر است یا خیر؟ این را راحت قبول نکنید. حالا اگر مسئله‌ای مانند ربا باشد که باید با انما حل شود، حالا اگر کسی باشد که ادبیاتش قوی است و در برابر او کسی باشد چنین تسلطی ندارد، اگر اینگونه باشد این شخص غیر اعلم می‌شود اگرچه غیر اعلم در آن مسئله می‌شود. در اینجا این فضا ایجاد می‌شود که

یعنی ما بگوییم اعلم نسبی باشد، برابر هم نسبی باشد. گاهی اینها در مسائل صلاة برابرند اما در مسائل دیگر نابرابرند یا حتی در خود صلاة هم نابرابرند. اگر مسئله اطلاعاتی بخواهد که یک دارد و یکی ندارد این جزء بحث ما نیست، زیرا ما داریم ملاکات ترجیح را با فرض برابری می‌گوییم ولی اینها که برابر نیستند. پس برخی از این موارد که شمردیم، به این برگردد که این دو باهم برابر نیستند.

۲- برخی از سنجه از ملاکات ترجیح به نحو متعین است. در اینها که شمردیم به نظر شما کدام یک می‌تواند از ملاکات تعین باشد؟ مثلاً یکی اشجع و یکی غیر اشجع است و این از ملاکاتی است که باید مقدم کرد.

۳- برخی ممکن است ملاکات اولویت باشد.

ببینید چقدر کار مشکل شد و ما از ساده می‌گذریم. دین به ما می‌فرماید: به هر کاری وارد می‌شوید آن را جدی بگیرید. آن جریان پیامبر را شنیده‌اید که متکفل دفن یکی از اصحاب می‌شوند. دستور می‌دهند قبر را اینگونه حفر کنید، سنگ لحد اینطور باشد، این خشت را زیر سر میت بگذارید، به پیامبر عرض شد که چرا اینقدر سخت می‌گیرید ما الان می‌خواهیم آن را پر کنیم. ایشان فرمودند می‌دانم ولی دوست دارم کسی کاری انجام می‌دهد درست انجام دهد. قبر هم که حفر می‌کند درست حفر شود. میت را هم کفن می‌کنید درست کفن کنید. به هر حال مسئله ملاکات را نباید ساده گرفت.

اگر یک ملاکی به دانش مربوطه و استنباط بر می‌گردد این ضابطه قسم اول است. اما اگر سواد دخالت ندارد هر دو مجتهد در فضیلت یکسان‌اند، لکن یکی از آن دو ویژگی دارد که به اتقان کار کمک می‌کند و ربط به طریقت دارد، یعنی سواد طرف را بیشتر نکرده اما اصابت به واقع را بیشتر کرده است. دو تا مجتهد هم‌دوش فرض کنید که یکی برای استنباط دو ساعت وقت می‌گذارد و یکی دو دقیقه. مسلماً آن کسی که دو ساعت وقت می‌گذارد از ملاکات ترجیح است. اما قسم سوم داریم یا خیر من خیلی اصرار ندارم مگر همین اورع و... که ما چون ملاک نمی‌دانیم، قهراً از قسم سوم هم نخواهد بود. لذا باید در مسئله تفصیل داد.

ما چهار مسئله از مسائل ۱۳، ۳۳ و ۶۵ استفاده کردیم و ما اینها یکجا بحث می‌کنیم. اما مسئله سوم بیان شد که مقداری از تحقیق هم در آن بیان شد اما در دو مسئله قبل فقط تتبع کردیم و اظهار نظر قطعی نکردیم. البته انشا الله جمع‌بندی آن را بیان خواهیم کرد.

مسئله چهارم، تبعیض در تقلید بود. اولین نکته اینکه تبعیض در تقلید غیر از تخییر در تقلید است. تخییر تقلید یعنی من اختیار دارم زید یا عمرو را انتخاب کنم. حتی اگر این تخییر را استمراری بگیریم به این معنا بوده که یک سال مقلد این آقا است و سال بعد مقلد آقای دیگر می‌شود. اما تبعیض در تقلید یعنی تقلید از دو یا بیشتر به طور هم‌زمان. تخییر در طول و به صورت ناهم‌زمان انا تبعیض در عرض و به صورت هم‌زمان است. صاحب عروه دارد که مقلد هم‌زمان می‌تواند از دو یا بیشتر تقلید کند. البته اگر مساوی باشند و ملاکات ترجیح هم نباشد. ایشان تا این حد پیش رفت که فرمود مقلد می‌تواند در یک نماز جلسه استراحت را ترک کند چون زید گفته است و تسبیحات را یک بار بگوید چون عمرو گفته است و فرض کنید زید و عمرو که مجتهد هستند یکی از آنها که جلسه استراحت را

نمی‌گوید ولی سه تا تسبیحات را می‌گوید. بالعکس یکی از آنها سه تا تسبیح را واجب نمی‌داند ولی جلسه استراحت را لازم می‌داند. آقایان باید پیش‌بینی کنید که این مسئله باید به شدت اختلافی باشد و اتفاقاً مردم از این مسئله خیلی می‌پرسند که آیا می‌توانیم تبعیض در تقلید کنیم؟ معمولاً هم می‌خواهند زرنگی کند. مثلاً وقتی می‌خواهد تهران روزه بگیرد و بعد نخواهد قضا کند مقلد کسی می‌شود که بلاد کبیره را قبول ندارد. وقتی می‌خواهد خمس دهد مقلد کسی می‌شود که می‌گوید هبه خمس ندارد.

برخی از محشین دادشان درآمده است مخصوصاً آنجایی که می‌تواند در یک نماز از دو نفر تقلید کند. به صاحب عروه گفته‌اند: شما که این قدر رخصت می‌دهید، بعد که این آقا نمازش تمام و جلسه استراحت را استناداً به فتوای زید نگفته و تسبیحات را استناداً به فتوای عمرو یک بار گفته است. این نماز را به دفتر هر یک از دو مرجع بفرستید مهر بطلان می‌زنند، زیرا یکی می‌گوید چون جلسه استراحت ترک شده نماز باطل است و یکی می‌گوید چون سه بار تسبیحات گفته نشده نماز باطل است. این مقلد الان چه حجیتی دارد؟! آقای صاحب عروه اگر هم این را می‌خواهید بگویید، دیگر شور آن را در نیاورید و لااقل در یک عمل یک نفر را انتخاب کند. به نظر من دوستان حرف درستی است زیرا ما بالاخره باید عمل را بتوانی با یک حجتی بسنجیم. آیا می‌دانید چرا صاحب عروه تا این حد پیش می‌رود؟ چرا که نگاه ایشان به تقلید نگاه اصالی است، بالاخره مقلد سه تسبیح نگفته به خاطر حجت و جلسه استراحت نگفته آن هم به خاطر حجت. ما می‌گوییم که تقلید اینقدر اصالت ندارد. ایشان می‌گفت عمل بدون تقلید باطل است، چرا باطل باشد؟! اما از این طرف به صرف اینکه دو رکعت نمازش با فتوای زید مطابق است و دو رکعت نمازش با فتوای عمرو مطابق است ولی روی هم رفته چهار رکعت مطابق فتوای هیچکدام نیست. می‌دانید که نماز هم واجب ارتباطی است و اجزای آن واجب استقلالی نیست و این سخت نیست بعداً در برگه‌ها بیان خواهم کرد.

سخن آنجا است که مثلاً یک نماز را کامل از یک آقا تقلید کند و یک نماز کامل را از فرد دیگر تقلید نماید. این چگونه است؟ یک روز نمازش با یک تسبیحات باشد و یکی روز نمازش بدون جلسه استراحت باشد. بالاخره که مقلد دو روز نماز خواند بالاخره یک نمازش فاقد جلسه استراحت بود و یک نمازش فاقد سه تسبیحات. این مقداری تأمل دارد.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین